

سیره شیخ الرئيس ابوعلی سینا

بیبا محسنی *

کارشناس پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده:

حجه الحق، شرف الملک، شیخ الرئيس ابوعلی حسین بن عبدالله بن حسن بن علی بن سینا که به طور اختصار او را به عنوان فرزند جدش «ابن سینا» یا با ذکر کنیه ی وی «بوعلی» و افزودن نام جدش «سینا» ابوعلی سینا می خوانند.

وی در اول شهریور ۳۵۹ هـ ش. برابر سوم صفر ۳۷۰ هـ ق به دنیا آمد. بوعلی سینا پزشک، ریاضیدان، فیلسوف، منجم، و وارث افکار و اندیشه های گذشتگان و اسلاف خود از فلاسفه یونان تا حکمای مسلمان بود.

به برکت زندگی نامه ای، که بخش نخست آن را شیخ رحمه الله خود املاء کرده، و بخش دیگری را که شاگرد با وفایش عبیدالله جوزجانی نگاشته است، اطلاع زیادی از حیات وی در دست است، این نوشته ها بعدها به «سرگذشت» یا «سیره» معروف شد.

ابن سینا حساب و هندسه را نزد سبزی فروش، و فقه را نزد اسماعیل زاهد فرا گرفت. وی فلسفه را نزد عبدالله ناتلی که مردمی حکیم و فیلسوف بود شروع کرد. و تا آنجا پیش رفت که ناتلی به عبدالله توصیه کرد، که وی را جز به کار علم به دیگر مشاغل مشغول نکند. سپس به فراگرفتن منطق و علم طب پرداخت، و پس از اندک مدتی چندان تبحر یافت که کم کم به معالجه بیماران پرداخت. پس از درمان بیماری نوح بن منصور، که پزشکان درباری از درمان وی عاجز بودند، نزد امیر مقام و منزلی ارجمند یافت و توانست از کتابخانه سلطنتی استفاده کند.

در ۱۸ سالگی از تعلیم همه علوم فارغ شد، و در ۲۱ سالگی دست به تألیف و تصنیف زد. در ۲۲ سالگی پدرش را از دست داد، و بعد از اندک مدتی به علت نابسامانی اوضاع سیاسی بخارا را ترک کرد و به گرگانج رفت. در سفر دیگری به گرگان ابوعبید جوزجانی یکی از باوفاترین شاگردانش به خدمت او پیوست، و تا آخر عمر با وی بود. هم در آن سفر کتاب المختصر الاوسط، المبدأ و المعاد و مقداری از کتاب معروف قانون و نجات را تألیف کرد. ابن سینا در حدود سال ۴۰۵ ق به ری رفت، و مدت کمی در آنجا ماند سپس به قزوین و از آنجا به همدان رفت، و به وزارت شمس الدوله دیلمی رسید. وی بعد از مرگ شمس الدوله مدتی زندانی شد، و پس از ۴ ماه حبس و زندگی مخفیانه به اصفهان نزد علاءالدوله رفت، و به اتمام کتاب شفا پرداخت. دانشنامه علانی و کتاب الانصاف از دستاوردهای همین دوره است. شیخ بقیه عمر خود را در دستگاه علاءالدوله بسر برد. تا آنکه در سال ۴۲۸ هـ ش در همدان در اثر قولنج درگذشت. آرامگاه وی در همان شهر است.

کلیدواژه: احوال شخصی / سیره ابن سینا / زندگینامه / آثار / مقام /

* آدرس محل کار: تهران - بزرگراه کردستان - خیابان ۶۴ - پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شماره تلفن محل کار: ۸۰۴۱۴۴۸ - ۰۲۱

فاکس ۸۰۳۹۹۰۱ - ۰۲۱

Email: bittam2003@yahoo.com

مقدمه

در دنیایی که امروز، یکی از علائم حیات و زنده بودن ملت ها، التفات و توجه به مفاخر گذشته خویش است، کمتر ملتی است که در تجلیل و تکریم علما و دانشمندان و فضلا و هنرمندان سلف خود قصور ورزد، چرا که یکی از اسباب تشخیص ملت ها آراء و عقاید و آثار گرانبهای گذشتگان آنان است. ملت ایران، که از لحاظ تاریخ روزگار کهنی را گذرانده، در طی قرون متمادی و سال های دراز، علما و دانشمندان و فضلا و هنرمندان کم نظیری تحویل جامعه بشر داده است، که هر کدام از آنان به پیشرفت تمدن، خدمات گرانبها و بی مانندی نموده اند.

یکی از آن عالمان بی مثال و فضیلتی کم نظیر، فیلسوف و طبیب مشهور قرن چهارم حجه الحق، شیخ الرئیس، شرف الملک، ابوعلی سیناست، که به شهادت محققین آسیایی و اروپایی افکار و عقاید او قرن ها بر شرق و غرب عالم متمدن قدیم حکمرانی می کرده است. بوعلی سینا از آن جمله مردان عالی قدری است، که امروز به دنیا تعلق دارد و جای آن دارد که ملت ما از وجود او و هزاران دانشمند و عالم و شاعر و هنرمند کم نظیری که در طی قرون گذشته در این آب و خاک پا به عرصه ظهور نهاده اند، حداکثر فایده را برگیرند.

بوعلی سینا متعلق به تمام طبقات جامعه است، و باید هر طبقه ای به اندازه فهم و درایت و مایه علمی خویش از احوال و روزگار این مرد بزرگ آگاهی یابد و از وجود چنین حکیم عالی قدری که در طی سالیان باعث سربلندی آنان شده است، آن چنان که شایسته است مطلع شوند (صادق گوهرین ۱۳۴۷: دیباچه).

به برکت زندگی نامه ای که بخش نخست آن را شیخ رحمه الله خود نوشته، و بخش دیگری را که شاگرد باوفایش ابو عبید جوزجانی نگاشته است اطلاع زیادی از حیات شیخ رحمه الله در دست است. این نوشته ها بعدها به «سرگذشت» یا «سیره» معروف شد (www.hawzah.net).

اصل و نسب و زندگی ابن سینا

حجه الحق شرف الملک شیخ الرئیس، ابوعلی سینا بن عبدالله بن حسن بن علی بن سینا، که به طور اختصار او را به عنوان فرزند جدش ابن سینا یا با ذکر کنیه ی وی «بوعلی» و افزودن نام جدش «سینا» ابوعلی سینا می خوانند. وی در اوشهریور ۳۵۹ هـ. ش برابر سوم صفر ۳۷۰ هـ. ق در خرمیشین از توابع بخارا به دنیا آمد.

پدرش عبدالله نام داشت و از مردم بلخ بود، و در زمان نوح بن منصور به بخارا رفت و تصدی امور مالیاتی خرمیشین را به عهده گرفت. وی از ده دیگری به نام افشنه بانویی بزرگ به نام ستاره را به زنی گرفت، و از این زن دارای دو پسر شد اولی حسین و دومی محمود. چندی بعد عبدالله به همراه خانواده خود به بخارا بازگشت (محمدتقی مصطفوی ۱۳۳۲: ص ۳ و ۴).

ابن سینا در سن ده سالگی قرآن و ادب و اصول دین را آموخت، در همین زمان حساب و هندسه را از محمود مساح که مردی سبزی فروش بود یادگرفت. پس از آن نزد اسماعیل زاهد فقه را آموخت، در این هنگام تحت نظر ابوعبدالله ناتلی که مردی حکیم و فیلسوف بود به فراگرفتن فلسفه و منطق و نجوم پرداخت. تا آنجا که از استاد خود پیش افتاد. بعد از رفتن ناتلی به گرگانج وی به تنهایی به تحصیل علوم طبیعی و الهی پرداخت. آنگاه به آموختن علم طب راغب گشت و در مدتی کوتاه در طبابت مهارت پیدا کرد. در شانزده سالگی به تدریس طب و درمان بیماران پرداخت.

در همین زمان ابن سینا نوح بن منصور سامانی را از بیماری که بدان گرفتار شده بود، درمان کرد و همین سبب شهرت وی شد، و توانست از کتابخانه سلطنتی استفاده کند. چون سرعت انتقال فوق العاده و حافظه ی سرشار

داشت در اندک زمانی همه ی علوم آن زمان را فراگرفت و در ۱۸ سالگی از فراگرفتن همه ی آن ها فارغ شد و در ۲۱ سالگی دست به تألیف و تصنیف زد.

پس از مرگ پدرش در ۲۲ سالگی چون سلسله ی سامانیان منقرض شد، ابن سینا بخارا را ترک کرد و به گرگانج سفر کرد. از روزی که ابن سینا از بخارا خارج شد، زندگی پرآشوبی داشته که قسمتی صرف درس و بحث و تألیف و بخشی را، در سفر و کارهای وزارت و زندان و فرار گذرانده است (سعید نفیسی ۱۳۵۵: ص ۲ و ۳). ابن سینا پس از چندی به علت نابسامانی از گرگانج به نسا، و از آنجا به ابیورد، سپس به طوس بعد به شقان و از آنجا به جاجرم و بعد به گرگان رفت. در این سفر بود، که شاگرد با وفایش «ابو عبید جوزجانی» به او پیوست و تا پایان عمر شیخ، همراه وی بود، و بسیاری از آثار ابن سینا را پس از مرگش جمع آوری و تدوین کرده است.

شیخ رئیس برای پیدا کردن گوهرشناسی که خریدار کالای گرانبهای دانش باشد، به ری سفر کرد و در آنجا مجدالدوله را درمان کرد، و کتاب معاد را به نام وی تصنیف کرد. بر اثر رویدادهای پی در پی ناگزیر از ری به قزوین رفت، و از آنجا رهسپار همدان شد. در همدان با امیر آن جا شمس الدوله آشنا شد و چون وی بیمار بود، شیخ به معالجه او پرداخت و به پاس این خدمت طبیب مخصوص و مصاحب امیر شد و طولی نکشید که به سمت وزارت شمس الدوله نایل گشت (حسین خدیوچم ۱۳۵۱: ص ۴۵).

در این زمان رقیبان توطئه ای فراهم کردند، که سپاهیان بر وی شوریدند، و خانه اش را غارت کردند، و خواستار مرگ وی شدند، ولی شمس الدوله فقط او را از وزارت عزل کرد. تا آن که دوباره مرض قولنج شمس الدوله عود کرد و شیخ را احضار کرد و بعد از درمان دوباره به مسند وزارت بازگشت.

بعد از مرگ شمس الدوله، فرزند او سماء الدوله از شیخ خواست که وزارت او را برعهده بگیرد ولی شیخ نپذیرفت. در همین اثنا شیخ، به طور پنهانی با علاءالدوله کاکویه فرمانروای اصفهان که مردی دانش دوست بود مکاتبه می کرد، سماءالدوله مطلع گردید و ابن سینا را دستگیر کرد و در قلعه ی فردجان به زندان افکند (سعید نفیسی ۱۳۵۵: ص ۵).

پس از ۴ ماه حبس و زندگی مخفیانه، با لباس درویشان به همراه بردارش محمود و ابو عبید جوزجانی و دو غلام خود به اصفهان نزد علاء الدوله رفت، و در این مدت برخی از کتاب های خود را به نام وی نوشت، و به اتمام کتاب شفا پرداخت. *دانشنامه علائی و کتاب الانصاف* از دستاوردهای همین دوره است.

در سالی که علاءالدوله با تاش فراش می جنگید، ابن سینا همراه وی بود، در این سال ابن سینا به مرض قولنج مبتلا شد و به درمان خود پرداخت. زمانی که علاءالدوله به همدان سفر کرد شیخ نیز با او بود، در بین راه بیماری او عود کرد، و زمانی که به همدان رسید فهمید که نیروی جسمانی خود را از دست داده و دیگر از غذا و دارو کاری ساخته نیست، بنابراین از درمان دست کشید و گفت: «مدبر تن من از تدبیر بازمانده و درمان بی فایده است». چند روز بعد یعنی آدینه ی رمضان سال ۴۲۸ هـ در سن ۵۸ سالگی دیده از جهان فرو بست. آرامگاه وی در شهر همدان است (همانجا: ص ۵).

سرگذشت نامه ابن سینا به قلم خودش

ابن سینا، شرح زندگی خود را چنین بیان می دارد:

«پدرم از اهالی بلخ بود. و در زمان نوح بن منصور به بخارا رفت، و به کارهای دیوانی در دهی به نام خرمیثن مشغول شد. در نزدیکی آن قریه از دهی به نام افشنه پدرم مادرم را به زنی گرفت و من و برادرم محمود از او متولد شدیم. سپس همگی به بخارا بازگشتیم و پدرم برای من آموزگار قرآن و ادب گرفت، ده ساله بودم که قرآن و ادب را فراگرفتم تا جایی که از من در شگفت بودند. پدرم به دعوت یکی از داعیان اسماعیلیه به مسلک آنان گروید، برادرم نیز به پیروی از پدرم به آنان پیوست و گاهی درباره نفس و عقل مباحثاتی می کردند من می شنیدم، ولی نفس من نمی پذیرفت هر چند که مرا به آن کیش می خواندند.

پدرم مرا به مردی که سبزی فروش بود، و حساب هند را می دانست سپرد، و من آن علم را نزد وی فرا گرفتم. سپس ابو عبدالله ناتلی به بخارا آمد وی مدعی فلسفه بود، پدرم او را به منزل ما آورد و وی به تعلیم من پرداخت، و پیش از آمدن وی من مشغول فراگرفتن فقه نزد اسماعیل زاهد بودم. سپس به خواندن کتاب *ایساغوجی* نزد ناتلی آغاز کردم و چون درباره ی حد جنس در جواب آن که چیست، به من گفت که: «گفته شده در کثیرین مختلفین در نوع است»، من در تحقیق این حد چیزی پیش گرفتم، و وی مانند آن را نشنیده بود. او بسیار تعجب کرد، و به پدرم سفارش کرد که مرا جز به کار علم به دیگر مشاغل مشغول نکند. هر مسئله ای که طرح می کرد بهتر از او می فهمیدم، تا اینکه منطقی را نزد او آموختم و شروح را مطالعه کردم و در منطق استاد شدم. پنج یا شش شکل از کتاب اقلیدس را نزد ناتلی خواندم سپس به مطالعه *محسوطی* پرداختم، و مقدمات آن را خواندم که ناتلی به من گفت خودت بخوان و تفسیر کن، و چه بسا اشکالاتی را برای او حل کردم که خود از تفسیر آن عاجز بود (سعید نفیسی ۱۳۳۱: ص ۲).

در این هنگام ناتلی به سوی گرگانج رفت، و من به فراگرفتن طبیعیات و الهیات پرداختم و درهای دانش بر من گشاده می شد. سپس به علم طب گراییدم و کتاب هایی را که در آن نوشته اند خواندم، و دیدم علم طب از دانش های دشوار نیست. من بیماران را درمان می کردم در حالی که بیش از ۱۶ سال از عمرم نمی گذشت. مدت یکسال و نیم منطق و فلسفه را از سر گرفتم، و در این مدت یک شب را تا پایان نخفتم، دانش من رو به فزونی نهاد و اطلاعات فراوانی کسب کردم، و اگر در مسئله ای حیران می ماندم و در قیاس حد وسط را به دست نمی آوردم به مسجد جامع می رفتم و نماز می خواندم، و در برابر آفریننده ی همگان فروتنی می کردم، تا اینکه مشکل آسان می گشت. شب به خانه می آمدم، چراغ را در برابر خود می نهادم و به خواندن و نوشتن می پرداختم (همانجا: ص ۳).

سپس به علم الهی پرداختم، و کتاب *مابعدالطبیعه* را مطالعه کردم ولی چیزی نفهمیدم. بیش از چهل بار خواندم ولی باز نمی فهمیدم، روزی به بازار صحافها رفتم، کتاب فروش دوره گردی به من پیشنهاد خرید کتابی را داد، من آن را خریداری کردم این کتاب *اغراض مابعدالطبیعه* از ابونصر فارابی بود. هنگامی که به خانه رسیدم بلادرنگ به خواندن آن مشغول شدم، و در همان زمان اغراض این کتاب بر من آشکار شد، پس من خوشحال گشتم، و فردای آن روز برای سپاس از خداوند صدقه فراوان دادم.

زمانی که پادشاه بخارا، نوح بن منصور دچار مرض سختی شده بود و اطبا از معالجه او درمانده بودند، مرا خواند، با دیگر اطباء در معالجه وی شرکت کردم، و به خدمت او پیوستم. روزی از او خواهش کردم که مرا اجازه دهد تا از کتابخانه سلطنتی استفاده کنم و وی دستور داد. کتابخانه ای دیدم بسیار بزرگ، دارای اطاقهای فراوان در

هر اطاق قفسه هایی بود که کتاب را مرتب چیده بودند، و هر اطاق به یک نوع کتاب اختصاص داشت. در یک اطاق کتاب های عربی و شعر، در دیگری فقه و به همین قسم. پس این کتاب ها را خواندم و سودها بردم (فروزنده مهرداد ۱۳۷۴: ص ۳۹-۴۰).

وقتی به سن ۱۸ سالگی رسیدم از همه ی این دانش ها فارغ شده بودم. ابوالحسن عروضی در همسایگی من بود از من خواست کتاب جامعی در این دانش گرد آورم و من کتابی گرد آوردم به نام *المجموع* و در آن از هر دانشی جز ریاضیات بحث کردم. در این هنگام بیست و یک سال از عمر من می گذشت (صادق گوهرین ۱۳۴۷: ص ۵۴۷).

در همسایگی من مردی بود به نام ابوبکر برقی، که مردی زاهد و در فقه و تفسیر دستی به سزا داشت، از من خواست شرحی در فلسفه برای او بنویسم، و من کتاب *الحاصل والمحصل* را در بیست جلد برایش نوشتم. و سپس کتابی در اخلاق به نام *البروالاثم* نوشتم، که تنها نزد اوست، و نگذاشته کسی از آنها نسخه بردارد (همانجا: ص ۵۴۸). در این زمان پدرم مرد، و حال من دگرگون گشت، ناچار عهده دار امور دولتی شدم. اندکی نگذشت که از سر ناچاری بخارا را ترک گفتم، و به گرگان سفر کردم. به پایمردی ابوالحسن سهیلی به دربار علی بن مأمون راه یافتم. در آن زمان جامه ی فقیهان دربر داشتم. برای من ماهیانه ای مقرر کردند که مرا کفایت می کرد. سپس به حکم ضرورت به نسا رفتم، و از آن جا به باورد و بعد به طوس انتقال کردم، و از طوس به شقان و سمنگان رفتم و از آن ناحیه به جاجرم در سر حد خراسان و سپس به گرگان رفتم تا با امیر قابوس ملاقات کنم، ولی در همان زمان وی در یکی از دژها زندانی بود و در آن جا مرد. در حال رفتن به دهستان بیماری سخت گرفتم و بار دیگر به گرگان بازگشتم و در آنجا ابو عبید جوزجانی به من پیوست و در این هنگام قصیده ای در حال خویش سرودم:

چون بزرگ شدم شهر برای من گشاده نیست

از بس بهای من بسیار شد خریداری نیست»

(سعید نفیسی ۱۳۳۱: ص ۷)

روایت زندگی ابن سینا به قلم شاگردش

ابو عبید جوزجانی شاگرد ابن سینا، نیز شرح زندگی استاد خود را بدین گونه روایت کرده است:

«در گرگان مردی بود به نام ابومحمد شیرازی و دوستدار این علوم، خانه ای برای شیخ در همسایگی خود خرید. من هر روز به آن خانه نزد شیخ می رفتم و کتاب *المجسطی* را نزد او می خواندم، و کتاب *المختصر الاوسط* را برای من می نوشت، و برای ابومحمد شیرازی کتاب های *المبدء والمعاد* و *الارصاد الکیه* را تصنیف می کرد، وی نیز کتاب *اول قانون* و رساله های بسیار را می نوشت.

زمانی که شیخ رئیس به شهر ری رفت، و به خدمت مجدالدوله درآمد، وی را که مبتلا به بیماری سودا بود معالجه کرد، و کتاب *المعاد* را تصنیف کرد. سپس از راه ری به قزوین و نزد شمس الدوله خوانده شد، و وی را که از بیماری قولنج رنج می برد درمان کرد. و پس از چهل روز که نزد او بود به سمت وزارت رسید. در این موقع به علت نرسیدن مواجب، شورش در لشکریان روی داد، پس ابن سینا را زندانی کردند و اسبابش را تاراج کردند و از امیر خواستند تا او را بکشد و شمس الدوله برای خرسندی ایشان او را از مقام وزارت خلع کرد» (صادق گوهرین ۱۳۴۷: ص ۵۵۰ - ۵۵۲).

ابوعبید در ادامه می نویسد که: «شیخ چهل روز در خانه ابوسعید و خدوک پنهان بود، تا اینکه دوباره شمس الدوله به قولنج مبتلا گشت، و شیخ را خواست و بعد از پوزش از او، بعد از درمان بار دیگر وزارت را به او داد. در این زمان من از وی خواهش کردم تا شرحی بر کتاب *ارسطا طاليس* بنویسد ولی او قبول نکرد، و برای ما، به طبیعیات کتابی که آن را *شفئا* نام گذاشت، آغاز کرد. پس از آن اولین کتاب *قانون* را نوشت. هر شب طلاب در خانه او جمع می شدند و کتاب *قانون* را می خواندند و من *شفئا* را می خواندم. روزگار بدین منوال گذشت تا اینکه شمس الدوله درگذشت و پسرش سماءالدوله جانشین وی شد و خواست که وزارت را به ابن سینا واگذار کند، ولی شیخ زیر بار نرفت و پنهانی نامه ای به علاءالدوله نوشت و خواست به وی بپیوندد (فروزنده مهرداد ۱۳۴۷: ص ۴۰).

من از شیخ خواستم کتاب *شفئا* را تمام کند، و وی در این هنگام در خانه ابوغالب عطار مخفی بود، هر روز پنجاه ورق می نوشت تا این که طبیعیات، جز کتاب حیوان و نبات را به رشته تحریر درآورد. سپس به *منطق* دست زد، در این هنگام تاج الملک وزیر سماءالدوله وی را به مکاتبه با علاءالدوله متهم و محبوس کرد، و شیخ مدت چهار ماه در آن قلعه محبوس ماند. تا بالاخره پسر شمس الدوله وی را آزاد کرد و شیخ به همدان رفت و به تألیف *منطق* از کتاب *شفئا* پرداخت (همانجا: ص ۴۰).

سپس شیخ رئیس متوجه اصفهان شد، و من با او و برادرش، با دو غلام مخفیانه در لباس صوفیان از همدان خارج شدیم، و به اصفهان رسیدیم، و شیخ را به مجلس علاءالدوله بردند، و با تجلیل و تکریم مواجه شد. ابن سینا در هر شب جمعه مجلسی با شرکت علماء در محضر علاءالدوله تشکیل می داد، در همین زمان مشغول تکمیل *شفئا* شد. شیخ پیوسته در خدمت علاءالدوله بود تا آنکه علاءالدوله قصد همدان کرد و ابن سینا نیز در مصاحبت وی بود. تا اینکه در سالی که علاءالدوله به جنگ امیرتاش فراش می رفت، گرفتار قولنج شد.

بعد از اندک بهبودی زمانی که علاءالدوله قصد همدان کرد، شیخ نیز همراه وی بود، در بین راه مرضش عود کرد وقتی به همدان رسید دانست که نیرویش تمام شد و مرض بر او چیره شده، از معالجه ی خود مأیوس شد و گفت: مدبری که تدبیر مرا می کرد از تدبیر فروماند و درمان سودی ندارد. چند روز بدین حال بود تا آن که از دنیا رفت. در همدان در سال ۴۲۸ وی را به خاک سپردند» (صادق گوهرین ۱۳۴۷: ص ۵۵۵ و ۵۶۰ - ۵۶۱).

اخلاق ابن سینا

شیخ رئیس مردی مسلمان بود، و به علت محیط خانوادگی اش به مبانی تشیع اعتقادی عظیم داشت. وی مردی خوش طبع و شیرین سخن بود، چنان که پادشاهان و امیران به هم نشینی با او راغب بوده اند، و در سفرها وی را با خود می برده اند. از سوی دیگر پیداست که مردی جاه طلب بوده و خواهان مجاورت و مجالست با پادشاهان، و همین امر را دیگران بر وی خرده گرفته اند.

ابن سینا با همه ی هوش و فراست و خوش طبعی و ظرافتی که داشته خشن و بدبخت بود و سختگیر بوده است، چنانکه در نتیجه سخت گیری، لشکریان همدان بر وی شوریدند و می خواستند او را بکشند. در واقع ابن سینا شخصاً مرد فعالی بود. چه با تمام ابتلاآت که از لحاظ مسافرت های بسیار و اشتغال به امور سیاسی و افراط در ملامهی و مناهی و زد و خورد با علماء و فضلالی زمان داشت، در دوره عمر خود تألیفات زیادی داشت (همانجا: ص ۵۹۵).

وی در کارهای علمی خود بسیار کوشا بود، و در این زمینه قطعاً از نوادر جهان بوده است و چندان حوصله و پشت کار در مسایل علمی داشت که اگر چیزی را در نمی یافت آن قدر می خواند تا از بر می کرد. از دیگر جزئیات زندگی او آن است که با این همه آزاداندیشی و دشواری هایی که در فراگرفتن دانش به آن بر می خورده، عبادت می کرده و به مسجد می رفته و صدقه می داده، و در دم مرگ که دست از جهان شسته بود هر سه روز یک بار قرآن را ختم می کرد، ورد مظالم می کرد و غلامان خویش را آزاد می کرد، و در آخرین روزهای زندگی آنچه داشت به نیازمندان داد (سعید نفیسی ۱۳۵۵: ص ۲۰۳ - ۲۰۵).

مقام ابن سینا

ابن سینا بزرگترین دانشمند عالم اسلام، و معروف ترین علمای نژاد ایرانی است. وی در همه ی علوم زمان خود به منتهی درجه احاطه داشته، و مخصوصاً در طب و حکمت از نوادر به شمار می رود، و به همین جهت در همه ی جهان همواره در ردیف مشاهیر درجه اول جای داشته (همانجا: ص ۶).

ابوعلی سینا در تاریخ علمای اسلام، تنها کسی است که به لقب شیخ الرئیس و حجه الحق، و رئیس العقلا، و شرف الملک ملقب شد و این القاب در روزگاران قدیم معانی خاصی داشته است، و به کسانی اطلاق می شده است که در خور آن معانی بوده باشند. ارزش واقعی ابن سینا مانند سایر علمای بزرگ، پس از مرگش در عالم اسلام معلوم شد، به همین جهت اغلب حکما و دانشمندان از او به احترام نام می بردند. ابوعلی سینا پس از مرگش در عالم فلسفه و طب و علوم قرون وسطی مقامی را پیدا کرد که ارسطو پس از مرگ خویش پیدا نمود.

ابن سینا نه تنها در شرق بلکه در غرب نیز مورد رد و قبول واقع شد. نویسندگان دایره المعارف بریتانیا در شرح احوال او آورده اند: «این یک حقیقت متحدالقول است که ابوعلی از قرن دوازدهم تا قرن هفدهم میلادی تنها راهنمای علم طب بوده است، و کتب او در دانشگاه های اروپا تدریس می شد و کتاب قانون او تا سال ۱۶۵۰ در دو دانشگاه مون پلیه (Monpellier) و لوون (Louvain) تدریس می شد. هم چنین این کتاب شانزده دفعه در قرن پانزدهم و بیست دفعه در قرن شانزدهم به لاتین ترجمه و چاپ شد».

از عهد ابوعلی تا زمان حاضر در پهنه وسیع ممالک اسلامی، فیلسوف بزرگی چون ابوعلی سینا که مورد توجه خاص و عام باشد پا به عرصه وجود ننهاد. ابوعلی سینا تنها عالمی بود که در شرح و توضیح مطالب ارسطو پای را در مرحله ای نهاد که از آن بالاتر ممکن نبود. بنابراین جای تعجب نیست که در طی قرن ها بعد از او طالبان علم، تمام وقت خود را صرف فراگرفتن کتب و رسالات او و توضیح و تشریح مطالب وی نمایند (صادق گوهری ۱۳۴۷: ص ۶۰۱ - ۶۰۹).

ابن سینا با داشتن مقامی والا در فلسفه و ماورالطبیعه به مثابه ی یکی از حلقه های زنجیری طلائی به شمار می رود که مردانی چون ارسطو، فلوطین، یوحنا دمشقی، الفندی، فارابی و پس از آنها ابن رشد، موسی ابن میمون و توماس اقوئین را به یکدیگر مرتبط می سازد. ما به ابن سینا به مثابه یکی از قهرمانان دانش و فلسفه افتخار می کنیم (ناصر کنعانی ۱۳۲۰: ص ۲۸۸ - ۲۹۸).

وصیت نامه ابوعلی سینا

مقاله را با نقل بخشی از وصیت نامه شیخ که ترجمه ای است از متن برگرفته شده از اینترنت ادامه می دهیم، امید است متن این وصیت نامه جرقه ای باشد برای اندیشیدن:

«خداوند متعال، اولین و آخرین چیزی است که انسان باید بدان بیندیشد و چشم نفس و روح خود را با نظر به او تقویت کند، و در پیشگاه او خشوع نماید، درحالی که با عقلش در ملکوت اعلی، که در آن نشانه های پروردگار بزرگ است، سیر کند. هنگامی که از این سیر و سفر به دنیا برمی گردد خداوند متعال را تنزیه می کند و می یابد که حضرت حق باطن و ظاهر است و ، بر هر، و به هر چیز، تجلی کرده است. در هر چیزی برای خدا نشانه ای است که دلالت می کند بر این که او یگانه است.

پس هنگامی که این حالت، برای شخص سالک، ملکه شود، ملکوت در او نقش می بندد و عالم لاهوت بر او تجلی می کند، با حضرت حق، مانوس می شود، بالاترین لذت را می چشد و از نفسش آن چه را که شایسته است می ستاند، سکینه بر او افاضه می گردد و آرامش بر او متحقق می شود و بر عالم مادی، سیطره می یابد به گونه ای که بر اهل عالم، شفقت می ورزد، راه هایش را سست می گیرد، سنگینی آن را سبک می پندارد، با عقلش دنیا را نیکو می بیند و نفسش دائماً متذکر خداست و از این سلوک، بهجت و سرور عجیبی به او دست می دهد. همانا برترین حرکات، نماز و بهترین سکون ها روزه و سودمندترین نیکی، صدقه و پاکیزه ترین سر صبر و بیهوده ترین تلاش، جدال است. نفس آدمی تا هنگامی که به جدال و قیل و قال مشغول است، از بدی ها رها نمی شود و از حالی به احوال دیگر، درمی آید. و بهترین عمل آن است که از نیت خالص برمی آید، و بهترین نیت آن است که از راه علم به دست می آید. حکمت ما در فضایل و شناخت خدا اولین معرفت است. سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود و کار شایسته به آن رفعت می بخشد» (www.hawzah.net).

آثار ابن سینا

در فهرست ها و منابع تاریخی و رجالی حدود ۴۵۶ یا ۵۰۰ و بلکه بیشتر کتاب و رساله و مقاله و غیره به ابن سینا نسبت داده و از آن او دانسته اند. در اینجا آثاری که تقریباً مسلم شده است از آن اوست، و نسخه ای از آن در جایی محفوظ است را، به صورت الفبائی ذکر می کنم:

- | | |
|--|--|
| ۱. «الآثار العلویه» (مقاله) | ۱۶. «اسباب حدوث الحروف و مخارجها» (مقاله) |
| ۲. «ابطال علم النجوم» (مقاله) | ۱۷. اسباب الرعد و البرق (رساله) |
| ۳. اثبات النبوه (رساله) | ۱۸. الاشارات و التنبيهات |
| ۴. الاجرام السماويه ← الآثار العلویه | ۱۹. اشعار و قصائد مختلف |
| ۵. اجوبه الشيخ الرئيس الى ابی سعید ابی الخیر | ۲۰. الضحویه فی المعاد |
| ۶. الاجویه عن مسائل ابی ریحان البيروني | ۲۱. لاغذیه و الادویه |
| ۷. اختلاف الناس فی امر العقل و النفس | ۲۲. «اقسام الحکمه» (مقاله) |
| ۸. «الاخلاق» (مقاله) | ۲۳. امر مستور الصنعه |
| ۹. الادویه القلیبه | ۲۴. الانصاف |
| ۱۰. ارجوزه فی التشریح | ۲۵. ایضاح البراهین، مستنبطه من مسائل عویضه |
| ۱۱. ارجوزه فی الطب | ۲۶. الباه (رساله) |
| ۱۲. ارجوزه فی المعجریات | ۲۷. البر و الاثم (کتاب) |

١٣. ارجوزه فى المنطق
١٤. ارجوزه فى الوصايا
١٥. الارزاق (رساله)
٢٨. البهجه فى المنطق
٢٩. «تحصيل السعاده و تعرف بالحجج الشعره» (مقاله)
٣٠. التدارك لانواع الخطا الواقع فى التدبير الطبى
٣١. تدبير المسافر (رساله)
٣٢. تدبير سيلان المنى
٣٣. تدبير منزل العسكر
٣٤. تعقب الموضوع الجدلى
٣٥. التعليقات
٣٦. تفسير بعض سور القرآن
٣٧. الجمانه الالهيه فى التوحيد
٣٨. الجوهر و العرض
٣٩. الحث على الاشتغال بالذكر
٤٠. «حدالجسم» (مقاله)
٤١. الحدوث (رساله)
٤٢. الحدود (كتاب)
٤٣. الحزن و اسبابه
٤٤. «حصب البدن» (مقاله)
٤٥. حفظ الصحه (رساله)
٤٦. الحكمه العرشيه
٤٧. الحكمه العروضية
٤٨. الحكمه المشرقية
٤٩. الحكومه فى حجج المثبتين للماضى مبدأ زمانيا
٥٠. حى بن يقظان
٥١. خطأ من قال ان الكميه جوهر (رساله)
٥٢. الخطبه التوحيديه
٥٣. خطبه فى الخمر
٥٤. دانشنامه علايى
٥٥. دستور طبى
٥٦. الدعاء
٥٧. الرقع الى اشخاص
٥٨. الزوايه (رساله)
٥٩. الزهد
٦٥. الصلوه (رساله)
٦٦. الصنعه الى امام ابى عبدالله البرقى (رساله)
٦٧. الطيب (رساله)
٦٨. الطير (رساله)
٦٩. العشق (رساله)
٧٠. عله قيام الارض فى حيزها (رساله)
٧١. عهد له عاهدالله به لنفسه
٧٢. عيون الحكمه
٧٣. عيون المسائل
٧٤. الفرق بين الحراره العزيزيه و الغربيه (رساله)
٧٥. الفصد (رساله)
٧٦. فصول طبيه مستفاده من مجلس النظر
٧٧. الفيض الالهى
٧٨. القانون فى الطب
٧٩. القصيده النونيه
٨٠. قصيده المزدوجه فى المنطق
٨١. القضاء و القدر
٨٢. القولنج
٨٣. القوى الانسانيه و ادراكاتها
٨٤. قيام الارض فى وسط السماء
٨٥. كلام فى تبين ماهيه الحزن
٨٦. اللواحق
٨٧. المباحثات
٨٨. الشفاء
٨٩. المبدء و المعاد
٩٠. المجالس السبع بين الشيخ و العامرى
٩١. المجموع
٩٢. مختصر الاوسط فى المنطق
٩٣. مختصر كتاب اقليدس

۶۰. السکنجین (رساله)	۹۴. مدخل الی صناعه الموسیقی
۶۱. السیاسه	۹۵. مسائل عدّه طبیه
۶۲. سیاسه البدن و فضائل الشراب و منافعہ و مضارہ	۹۶. المعاد الاصفّر
۶۳. شرح کتاب النفس الارسطو	۹۷. الملائکه
۹۸. منطق المشرقیین	۱۰۴. النفس الناطقه (رساله)
۹۹. الموجز الصغیر فی المنطق	۱۰۵. النیر نجات
۱۰۰. الموجز الکبیر فی المنطق	۱۰۶. النیروزیه فی معانی الحروف الیهجائیه
۱۰۱. «النبض» (مقاله)	۱۰۷. الورد الاعظم
۱۰۲. النجاه	۱۰۸. الهدایه فی الحکمه
۱۰۳. النفس (رساله)	۱۰۹. الہندباء

(ابراهیم دیباجی ۱۳۶۴: ص ۱۲۳ - ۱۳۹)

کلام پایانی

از شرح حال ابن سینا چه از زبان خود و شاگردش و چه از نظر مورخین و دیگران اینگونه استنباط می شود که: شیخ رئیس، مورد اکرام و احترام معاصرانش بوده و در آراء و اقوال علمی بر او اعتماد می نموده اند ولیکن هر شخصیت بزرگی در ابعاد گوناگون زندگی با مخالفانی مواجه بوده است، و زندگی ابن سینا نیز از این ویژگی خالی نبوده است. در نوشتن کتاب و رساله های علمی سرعت قلم داشته، و در خلال عمر پربرکتش منشأ خدمات بی نظیری بوده است.

مداخله ی او در امر سیاست دارای جنبه های مثبت و منفی بسیار است، از آن جمله: نصب و عزل او از مقام وزارت، حمله سپاهیان شمس الدوله به خانه او، شکست های شمس الدوله در دوران وزارت او، عدم استقرار او در یک مکان، مخالفت او با دربار غزنویان و غیره.

ابن سینا نسبت به دستورات دینی اهتمام داشته، بر طریق اخلاص عبادت می نموده و در مشکلات علمی و حل آن به نماز تمسک می جسته است. اگر چه تخصص وی بیشتر در فلسفه و طب بوده، ولیکن جامعیتی را که هر فیلسوفی در علوم زمان دارد، او نیز دارا بوده. انواع شعب ادب را می دانسته، به فقه و حدیث و تفسیر آگاه بوده و در هیئت و نجوم و ریاضیات از متخصصان به شماری آمده.

زندگی با لذت و شادی و خوش و شادکامی، را بر زهد و درویشی و انزوا ترجیح می داده است. شیخ در دوران حکومت نوح بن منصور سامانی زندگی تحصیلی را آغاز کرده، و در روزگار علاءالدوله دیلمی بدورد حیات گفته است.

فهرست منابع

کتاب ها:

- اذکائی، پرویز. ۱۳۷۴. کتابشناسی همدان (از ۱۳۷۰ ق.م. تا ۱۳۷۰ ه. ش)، همدان. مرکز مطالعات فرهنگی - استانداری همدان.
- دیباجی، ابراهیم. ۱۳۶۴. ابن سینا به روایت اشکوری و اردکانی، تهران، امیرکبیر.
- گوهرین، صادق. ۱۳۴۷. حجه الحق ابوعلی سینا، تهران، چاپخانه محمدعلی علمی.
- مصطفوی، محمدتقی. ۱۳۳۲. هگمتانه (آثار تاریخی همدان و فصلی درباره ابن سینا)، بی جا، بی نا.
- نفیسی، سعید. ۱۳۳۱. سرگذشت ابن سینا به قلم خود او و شاگردش، تهران، انجمن دوستداران کتاب.
- نفیسی، سعید. ۱۳۵۵. پورسینا (زندگی و کار و اندیشه و روزگار)، تهران، کتابفروشی دانش.

مقالات:

- خدیو جم، حسین. ۱۳۵۱. «نموداری از زندگی ابن سینا»، هنر و مردم. ش ۱۱۴، ص ۳۹-۴۷.
- کنعانی، ناصر. ۱۳۶۰. «ابن سینا، طبیب، عالم و فیلسوف»، مترجم، چیستا، سال اول، ش ۳، ص ۲۸۸-۲۹۸.
- مهرداد، فروزنده. ۱۳۴۷. «فرزانه ای بزرگ در دنیایی حقیر، شیخ الرئیس ابوعلی سینا»، نگین، ج ۴، ش ۴۵، ص ۳۸-۴۱.

سایت اینترنتی:

www.hawzah.net

بیبا محسنی: کارشناس پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی